عدم ورود شبهه خرمن و شبهه زنون در اهلال هلال

مدتی پیش آقا این برگه را به من دادند و من هم زیر آن کلمه نوشتم. وقتی فردا خواستم برگه را به ایشان بدهم دیدم که آن را تکمیل کردند و دو برگه دیگر هم به من دادند. برگه اول این بود، فرمودهاند: شما گفتید که یک لحظه ثبوتی، شروع ماه است. بعد میگویند چنین چیزی نمیتواند باشد. «با توجه به اینکه اهلال و تشکیل هلال امری تدریجی است، خصوصاً با رؤیت با تلسکوپ. نقطه نقطه اضافه میشود تا هلال شکل بگیرد. حال که اینطور است دچار شبهه خرمن هستید» یعنی همان مسأله تشکیک. «یعنی اصل تکون ثبوتی هلال دچار ابهام است و لحظهای نیست. ای باید شروع و حدوث شهر قمری را امری غیر از حدوث هلال دانست ای نحوه ابهام و نحوه کشش و تدریج را برای آن پذیرفت». این فرمایش ایشان است. من این جور نوشته بودم: «در شبهه خرمن، مشکل از کثرت کمّی است که روادارى پدید میآید. اما در شکلگیری هلال تنها نیاز به اتصال نقاط است که صدق قوس کند».

اینجا مهمترین بحثی است که از اول تا به حال بوده. هر چه هم به ذهن شریفتان میآید بگویید. فقط به نحوی باشد که به نحو مفاهمه پیش برویم. من آن چه را که عرض میکنم را کامل کنم و شما آن را تصور کنید. بعد سراغ گام های بعدی و توافق در این که کجای آن درست است و کجای آن غلط است، برویم.

در مانحن فیه ما یک مثال برای زوال زدیم و یک مثال هم برای رؤیت هلال زدیم. مثال زوال خیلی صاف است. سریع همه آن را تأیید میکنند که زوال یک لحظه است، مرکز شمس از نصف النهار در میشود. اصلاً در آن مشکلی ندارند. زودی جلو میرود. ولو منا‌قشات طلبگی در همه جا هست. ولی نسبت به نوع باحثینی راحتتر جلو میرود. چرا بحث زوال از بحث رؤیت هلال آسانتر است؟ قبلا اشاراتی را عرض کرده بودم. جمعبندی میکنم.

ببینید در مسأله زوال، سر و کار ما تنها با حرکت است؛ با یک امر متصرم است. خورشیدی که روی حساب ظاهر دارد میرود، مرکز شمس روی خط نصف النهار میرسد. یک لحظه در زمان است که تحققش روشن است، لذا میگوییم زوال در شد. اما در رؤیت هلال همانطوری که آقا فرمودند اینطور نیست که سر و کار ما تنها با زمان و کمّ متصل غیر قار باشد. در هلال ما ذو جنبتین هستیم. هم هلال دارد میرود و از شمس دور میشود و نور آن کمکم میآید. نوری که از قمر میآید، تشکیل هلال کم غیر قار است؟ یا قار است؟ شکل هندسیای است که اجزاء آن قار است که مثلث و مربع و دایره میشود؟ یا زمان است که تیکتیک جلو برود؟ خیلی روشن است، هلال و شکل آن کمّ متصل قار است. ابهامی که در اینجا پیش میآید و مسأله را مشکل میکند همین ذو جنبتین بودن است.

31:04

مرحوم آقای خوئی خروج القمر عن تحت‌الشعاع را با اهلال قمر و صیرورة القمر قابلا للرؤیة مرادف گرفتند. خب اگر در اینجا ما بگوییم اهلال قمر باشد، دچار همان شبهه است که چه زمانی هلال است؟! آلآن نقاط جمع شده است، حال بگو که چه زمانی هلال می‌شود؟! هر لحظه‌ای و هر ذره‌ای را می‌توانیم کم و زیاد کنیم. به عبارت دیگر در قمر رواداری می‌آید. ولی در زمان نمی‌آید. من توضیح این را عرض می‌کنم تا به گام دوم بیایی‌م.

در هر کدام از اینها اشکال داری بگویی‌د. البته مبادرت به اشکال نکنید. ابتدا تصور کنید. امر متصرم چون لحظه‌ای است، لحظه به لحظه جلو می‌رود. ما مانند هلال یک چیز ثابت نداریم که اجزائش مانند دائره ثابت باشد. لحظه به لحظه جلو می‌رود. در امر متصرم سیال، هیچ لحظه‌ای با هم جمع نمی‌شوند. آن قبل با آن بعد ممکن نیست در وجود با هم جمع شوند. او ینعدم و آن جدید یوجد. در امر متصرم که به این صورت است ما پاراداکس خرم ابهام و فازیت نداریم. اصلاً ممکن نیست. و لذا خود ایشان هم در برگه بعدی زوال ای نقطه مقارنه را می‌پذیرند. لحظه مقارنه، فازی نیست. دچار پاراداکس خرمن نیست. لحظه زوال دچار پاراداکس خرمن نیست. چرا؟ به‌خاطر اینکه یک لحظه‌ی زمانی است.

خب حال به گام دوم می‌آیی‌م. این جایی بود که چیزی متصرم بود و دچار پاراداکس نبود. اما وقتی سراغ جایی آمدیم که کم متصل قار است، دچار پاراداکس می‌شود. یکی از مثال‌های روشن این است: ابتدای کوه دماوند کجا است؟ اول من کجا است؟ مثال‌هایی است که همه زده بودند. حال به پاراداکس برویم. می‌لی‌متر می‌لی‌متر مدام آن را کم می‌کنیم. اول من کجا می‌شود؟ کجا پایان پیدا کرد؟ لذا دچار تشکیک و پاراداکس خرمن هستیم. اما در هلال به این صورت نیست. این را اول باید معین کنیم. هلال چون قرص است، از اندرون قمر هلال شروع می‌شود. یعنی ما در جایی دچار پاراداکس خرمن می‌شویم که نقطه آغازین در یک متصرم نداشته باشیم و همچنین نقطه آغازین در یک کم متصلی که شکل دارد و حد دارد. در یک داره چون یک خط محیط داریم، اگر بخواهیم از این خط وارد فضای سطح داره بشویم، نقطه آغاز داریم. در نقطه شروع ما که پاراداکش خرمن نمی‌آید. تنها مشکلی که دارد همان پاراداکس زنون است.

پاراداکس زنون از دو هزار سال پیش معروف بوده است. این پاراداکس می‌گفت اصلاً محال است که حرکت حادث شود. چرا؟ وقتی می‌خواهید از نقطه شروع حرکت کنید باید یک واحدی را بروید. اول تا نصف آن واحد را نروید که نمی‌توانید آن را بروید. اگر بخواهد از نقطه صفر به نقطه یک بپرد، تا زمانی‌که از نقطه نیم در نشده ممکن نیست که بپرد. این حرف زنون است. از صفر می‌خواهد به یک بپرد، پس باید از نیم در شود. وقتی می‌خواهد از نیم در شود، باید از نیم‌ِنیم در شود. وقتی می‌خواهد از نیم‌ِنیم در شود، باید از نیم‌ِنیم‌ِنیم در شود. این را تا بی‌نهایت بروید. کی به صفر می‌رسید تا از اینها در شود؟ هیچ وقت. لذا یک متحرک برای اینکه به نقطه یک برسد باید بی‌نهایت حرکت بکند، البته باز هم نمی‌رسد. این اشکال معروف قدیمی او است.

خب حال چه جوابی به آن می‌دهید؟ جواب های مختلف. آن چیزی که فعلاً فرض ما است، این است: علی ای حال ما یک اصل موضوع داریم که حرکت داریم؛ حدوث پیدا می‌کند. حدوثش هم به این نحو است با ساده‌ترین بیان: در هر امر حادث متصرم ما سه چیز داریم که منطبق بر هم هستند که در پایه‌ای ترین حال متحرک هستند. یک ذره در یک لحظه در یک نقطه. این سه را روی هم تطبیق دهید. دیگر نمی‌توانید اینها را تقسیم کنید. و لذا متصرم این است که می‌گویید هر لحظه‌ای با لحظه دیگری تفاوت دارد. در هر لحظه‌ای ذره متحرک در یک نقطه‌ای است. اینها هم به ازاء هم هستند. این زیباترین تعریف برای توضیح این است.

> 36:18

پس هیچ لحظه‌ای قابل تکرار نیست و هر نقطه‌ای تفاوت می‌کند. برای اینکه فرض گرفتیم که شروع حرکت است، ما یک نقطه شروع داریم. در نقطه بعدی وارد محیط شده‌ایم. اینجا که پاراداکس خرمن نیست. چرا پاراداکس خرمن نیست؟ چون نقطه در این فرض لایتجزی است. و الا حرکت نخواهیم داشت. اگر تسلیم حرف زنون شویم اصلاً حرکت نداریم و اصلاً شروع نداریم. اگر قبول داریم که هلال داریم، تشکیل هلال داریم، حرکت داریم، حرکت ما نقطه آغاز دارد که محیط قمر است. فاز قمر از اینجا شروع می‌کند و بخش نورانی از اینجا شروع می‌شود. پس چون فاز داریم در شروع مشکل پاراداکس خرمن نیست. رواداری در اینجا نمی‌آید. اساس پاراداکس خرمن به رواداری است. اگر شما رواداری را از آن بگیرید پاراداکس کنار می‌رود. در متصرم الوجود چون رواداری ندارید –چون وجود و عدم- پس پاراداکس ندارید. در تشکیل هلال چون لبه آغازین دارید پس در لبه آغازین پاراداکس خرمن ندارید.

این برای نفس الامر مطلب است. فقط می‌مانند که ما ببینیم، عرف ببیند که نقاط تشکیل شود و ببیند که حد نازون ثابت است یا نه.

شاگرد: رواداری که تنها از این طرف نیست. در امتداد قوس که رواداری هست.

شاگرد۲: نقطه‌نقطه از این هلال کم می‌کنیم. چه زمانی هلال منعدم می‌شود؟ یا نقطه به نقطه اضافه می‌کنیم، چه زمانی این هلال می‌شود.

استاد: در صفحه چهار من عبارت را یک بار دیگر بخوانم. در صفحه چهارم من اینطور عرض کردم:

> **لكن لا بدّ من التفرقة بين الهلال و القمر، فصحيحٌ أن نقول إنّ القمر في المحاق مثلاً و لكن ليس بصحيحٍ أن نقول إنّ الهلال في المحاق إلاّ مجازاً، لأنّ قوام صدق الهلال بالخروج من تحت الشعاع، و لعلّه كما يقال استهلّ الصبيّ كذلك استهلّ القمر المستجنّ في المحاق، فمتى يصدق الهلال؟ هل النقاط النورانية التي تُرى بالتلسكوب قبل لحظات خروج القمر من تحت الشعاع تسمّى هلالاً؟ كيف يمكن أن تكون تلك النقاط المنفصلة غير المتّصلة هلالاً و قد عدّ في مفهوم الهلال كونه قوساً نورانيا من القمر؟ و القوس لا يكون الا متصلا، و النقاط المنفصلة لا تسمى قوسا و لا هلالا فإنّ قوام صدق كثير من الألفاظ و معانيها بحصول هيئة خاصّة اجتماعية في أجزائها، مثلاً الأجزاء الصغار للماء و البخار مشتركة إذا رُئيت بالمجهر، و لكن لا ريب في تفاوت صدق الماء و البخار و تفاوت آثارهما و أحكامهما العرفية العقلائية و الشرعية**[1]

«... قد عدّ في مفهوم الهلال كونه قوساً نورانيا من القمر؟»: نقاط منفصله که قوس نیست. این حرف آن جا است. هیئت اجتماعیه در آن هست. جوابی که من عرض کردم این است: ببینید در نقاط نورانیه یکی دیدما است که فعلاً کاشف است. یکی هم فی علم الله است. فی علم الله تعالی لحظه‌ای که قوس، قوس می‌شود لحظه است.

شاگرد: قوس از تحت‌الشعاع خارج می‌شود.

استاد: ببینید هلال چند اصطلاح دارد. یکی همان حد نازون است که درجه کمانش است. یعنی هلال چند درجه قوس کمانی دارد. مثلاً دون درجه. یکی فاز آن است. یکی پهنای آن است. پهنای هلال

یک چیز است و درصد آن بخش نورانی هم یک چیز است. اینها تفاوت‌های ظریفی دارد که گفتند. فی علم الله تعالی همه اینها روشن است. ما ادعای ثبوتی‌مان این است که یک لحظه بیشتر نیست که خدای متعال می‌گوید الآن هلال هلال شد. یعنی هلال از دو حال بیرون نیست. ای می‌گوییم وجه تسمیه هلال به تسمیه الهی است؛ که لسان عربی لسانی است که به وضع الله تعالی است. مدافعینی هم دارد که سر جایش قابل بحث است. عده‌ای حسابی مدافع آن هستند که واضع لغت عرب خدای متعال است. در روایت هم دارد «العربیة لسان اهل الجنه[2]». در آن مقاله‌ای که آن شخص مصری برای جابر بن حیان چاپ کرده بود، یادم هست حضرت فرموده بودند ای جابر اگر می‌خواهی کارهای علمی در فن خودت را پیش ببری، عدد شیء را با عدد زبان عربی، معادله و موازنه درست کن. مثلاً اگر می‌خواهی روی طلا کاری انجام دهی، به‌عنوان ذهب سراغ آن برو، نه به‌عنوان طلا. چون لسان عربی یک نحو ارتباط با تکوین دارد. خب اینها یک چیزهای دیگری است.

> 41:34

اگر بگوییم خداوند متعال هلال را تسمیه کرده؛ فی علمه سمّی شیءً هلالا، دراین‌صورت برای ما خیلی صاف است، هم می‌گوییم تسمیه آن برای خداست و هم علمش برای خودش است. لحظه‌ای هم که هلال هلال می‌شود زن او معلوم است. بعداً برای ما می‌گوید حالا چشم باز کنید و ببینید. آن هلال هلالی که من اسم آن را هلال گذاشتم شما می‌بینید ولو امره بر مضی و تحقق آن است. ای نه، هلال تسمیه عرفی است و با چشم عادی دیده شده و خداوند متعال هم مشی بر همین مواضعه بندگانش کرده، آنها اسم این را هلال گذاشته‌اند و او هم طبق مواضعه آنها برای آنها خطاب فرستاد. مواضعه عرفی در اندرون خودش با پارادوکس خرمن مواجه می‌شود. اما اگر در یک وضع عرفی که خود عرف در تسمیه، کاری کرده که با پارادوکس خرمن مواجه می‌شود، آیا فی علم الله هم آن را داریم یا نداریم؟ این یک سؤال جدایی است که باید بررسی شود. سوالش هم به‌گونه‌ای است که ...

شاگرد: جواب ندارد.

استاد: جواب ندارد یا... . مثلاً در خرمن، در علم خداوند به‌گونه‌ای هست که اگر یک دانه اضافه کنیم حالا دیگر خرمن شود؟ اگر همان یک دانه را کم کنیم و از خرمن بیافتد یا نه؟ ممکن است بگویید نه. مانعی ندارد. می‌خواهم بگویم که بحثش به این صورت است. اگر بگویید فی علم الله یک دانه اضافه کنیم خرمن می‌شود و قبل از آن نبود، معنایش این است که فی علم الله رواداری در پارادوکس خرمن نیست. نزد خدا رواداری نیست. نزد ما است که نمی‌توانیم. اما اگر بگوییم نه، حرف دیگری است.

آن چه که من الآن می‌خواهم عرض کنم این است: اهلال هلال عرفی ولو دچار پارادوکس خرمن باشد، اگر فرمایش مرحوم آقای خوئی را جدا کنیم و بگوییم اهلال هلالی که دچار پارادوکس خرمن هست –حتی علی الفرض که قبول کرده باشیم- خودش موضوع اصلی نیست. دوباره خودش طریق به خروج قمر عن تحت‌الشعاع است که یک لحظه است. یعنی وقتی اهلال هلالی می‌شود که دچار پارادوکس خرمن است و باید صبر کنیم تا قطع پیدا کنیم، مانعی ندارد. چون اگر خودش موضوع بود دست ما بسته بود که چه کار کنیم. اما وقتی خود هلال طریق به خروج قمر از تحت‌الشعاع است که یک لحظه است و به‌خاطر این‌که متصرم است، دیگر پارادوکس خرمن در آن نمی‌آید دیگر مشکلی نداریم. می‌گوییم این کاشف و طریق به خروج است.

شاگرد: می‌گوییم هلالی که شکل گرفته می‌خواهد طریق به خروج از تحت‌الشعاع باشد، این هلال باید امکانیت رؤیت داشته باشد. یعنی آن دوری که شما در صورت قبلی درست کرده بودید در اینجا هم درست می‌شود.

شاگرد۲: این گذاشتن ِروی دلیل شرعی نیست؟ یعنی اهلال را به خروج از تحتالشعاع معنا کردی که در دلیل شرعی نیست. در آخر جلسه قبل هم فرمودی منظور از خروج از تحتالشعاع آن چیزی است که تشکیل هلال تابع آن است. الآن تابع و متبوع جابجا شد. یعنی تحتالشعاع یک نقطه تکوینی و بُعد خاص نیست که آن را با هلال کشف کنیم. بلکه از روی هلال تعریف میشود. لذا نتوانستم تصویری کنم که طریق به چه چیزی شد.

استاد: ببینید باید برگردیم و ببینیم روی مقدمه توافق داریم یا نه. شهر، ماه، یک قطعه زمانی هست یا نیست؟

شاگرد: هست.

استاد: لحظه آغاز و پایان دارد یا ندارد؟ یک قطعه زمانی لحظه آغاز دارد یا ندارد؟

> 45:53

شاگرد: اگر ساخت عرفی باشد همانطور که در مفهومشان دچار شبهه خرمن هستند، آن بازه زمانیکه عرف تعیین میکند مانند بازه مکانی منا و کوه دماوند ممکن است تابع تعیین میلیمتری آنات و لحظات ثبوتی نباشد. اگر بگویید خدا آنها را ساخته حد دارد. اما اگر عرف ساخته باشد ممکن است خود آغاز این زمان دچار شبهه باشد. مثل غروب و عصر .

استاد: نه، عصر تفاوت دارد. صبر کنید. همین را میخواهم عرض کنم.

شاگرد: غروب شرعی منظور است. مانند ذهاب حمره. بازههای زمانیی هست که عرف با آنها کار میکند و مواعده میکند اما غرضش به ترتیب آنات نکشیده است.

استاد: شما عرف عام را در نظر بگیرید. ما چیزی روی حرف شرع نگذاشته ایم. درجاییکه عرف تسمیه میکند و تسمیه او دچار تشکیک و پارادوکس خرمن هست؛ قهرا چون غرضش در میرود به هدف میرسد؛ آن را دقیقا ً در بحث ما بیاورید. یعنی قطعه زمانیکه آغاز و انجام دارد. روی حساب خود ذهن عرف به جایی مثال بزنیم با اینکه نزد عرف قطعه است اما شروعش مشکوک باشد. عصر قطعه زمانیای نیست که آغاز و انجام داشته باشد.

شاگرد: آغاز طلوع فجر چه بسا مصادق خرمن باشد. اینکه میفرمایید فی علم الله تعالی بحث دیگری است. فرض این است که شریعت نیامده است. آنها یک طلوع فجر و طلوع شمسی دارند. بین الطلوعین یک بازه زمانی است که آغازش... .

استاد: بسیار خب. الآن خود عرف میخواهد یک قطعه زمانی را معین کند. میگوییم عصر، عرف میگوید من در تسمیه عصر اصلا ً نیازی به تعیین قطعه ندارم. از عرف بپرسید. میگوید منظور من از عصر یک محدودهای است. مثل معظم که میگوییم. چطور میگوییم معظم روز؟ میگوید وقتی معظم میگوییم اصلا ً مقصود من نیست که اینجا شروعش است. اما یک جایی است که مقصود عرف، شروع است. مثل طلوع شمس تا غروب. یک امر عرفی است که ربطی به ادله شرعیه ندارد. وقتی به عرف میگویید طلوع، همه میفهمند که طلوع به چه معنا است. اما وقتی عرف نیاز پیدا کرد و روی کلمه طلوع متمرکز شد، نزد خود ذهن یعنی چند لحظه با هم طلوع است؟! ای نه، وقتی نیاز پیدا میکند چون متصرم است؛ چون سر و کار عرف با زمان متصرم است و میخواهد قطعه را تعیین کند، چارهای ندارد که برای شروع، لحظهای را تعیین کند. شما یک مثال بزنید که نقض عرض من باشد.

شاگرد: کدام عرف؟ عرف عام یا خاص؟

استاد: عرف عام.

شاگرد: چون در بحث ما است، باید سراغ عرفی برویم که new moon می‌گیرند.

استاد: طلوع و غروب را عرف عام می‌گوید یا نه؟ منظور من این است که باید یک لحظه باشد. چرا؟ چون عرف چراهای ندارد. لذا عرض می‌کنم که ما روی ادله شرعیه نگذاشته ایم. وقتی شارع می‌خواهد قطعه زمان متصرم را تعیین کند، ریخت زمان متصرم این است که لحظه آغاز می‌خواهد. و گرنه قطعه معین نیست. «اتموا الصیام الی اللیل» یک چیز بیسر و دست می‌شود.

شاگرد: شما پیشفرض می‌گیری که اگر از اول تا آخر قطعه معین را خط‌کش گذاشتیم، این تعداد ثانیه است.

استاد: پیشفرض من این است که این قطعه، قطعه زمانی است که ریختش لحظه به لحظه عوض می‌شود. دو لحظه با هم نیست تا بگویی چه این و چه آن. اگر آن هست بعدی نیست. اگر بعدی هست اولی نیست. چون با هم موجود نیستند محال است که دو لحظه با هم آغاز شوند. چون لحظه قبلی که محو شده است و لحظه بعدی هم که نیامده. کدام لحظه شروع است؟ هر کدام هست، وقتی این لحظه آمد بعد از آن دیگر شروع می‌شود. این لحظه نیامده و هنوز شروع نشده است. اقتضاء ریخت زمان این است.

شاگرد: منظورم این است که ریخت زمان به این صورت است و ریخت مفهوم عرفی هم این است که به تبع اغراضش متمرکز می‌شود.

> 50:49

استاد: خب یک مثال بزنید.

شاگرد: هر گاه نیازش ضروری‌تر شد دقتش بیشتر می‌شود و تا بینهایت می‌تواند ریز شود، تا جایی که رافع غرضش باشد.

استاد: نه، من تسمیه دقیق را نمی‌گویم. عرف عام روز را از دو هزار سال پیش تا حالا وضع کرده‌اند. از عرف عام بپرسید روز چه زمانی است؟ می‌گویند طلوع آفتاب تا غروب آفتاب. در این هیچ مشکلی ندارید. پس نمی‌خواهد که دوباره وضع کند. عرض من این است که وضع عامی که همه عرف کرده‌اند و هزار سال هم می‌دانستند الآن نیاز به تدقیق در تطبیقش دارند. نه نیاز به تسمیه جدید. الآن می‌خواهند بگویند روزی که می‌گفتیم از طلوع شمس است، طلوع شمس از چه زمانی است؟ الآن دقیق شده و ساعت الکترونیکی می‌خواهد بگوید که طلوع شمس از چه زمانی است. الآن ما با آن کار داریم. روز را دوباره وضع می‌کنند؟ ابدا. چه کار می‌کنند؟ می‌گویند آن طلوعی را که داشتیم ولی غرضمان در می‌رفت، حالا تدقیق می‌کنیم چون ریختش این است که دو لحظه با هم نمی‌توانند باشند. چراهای ندارید که یک لحظه را آغاز آن بگذارید.

شاگرد: خصوصیت طلوع این است که قرص به بالا می‌آید و شکل هندسی دارد و الا اگر طلوع فجر باشد که یک روشنایی در آسمان است؛ اولاً عرف ابائی ندارد که واقعه های تکوینی مانند طلوع مبدأ زمان بگیرد که فرمودید به سمت تدقیق اثباتی می‌رود و نه وضع جدید؛ بائی هم ندارد که یک محدوده زمانی را با آغاز و انجام لغزنده تعیین کند که خودش تعیین ثبوتی روشن و معینی ندارد. مانند طلوع فجر و بعد از ظهر که به یک امر تکوینی مشخص متصرم که بشود روی آن بند

کرد نیست، بلکه به یک عناصری مانند دیدن و روشنی و اموری که شدت و ضعف دارد بدن شده است. خود اینها دچار خرمن بوده و عرف ابائی هم نداشته چون تجربه داشته. یعنی دیدیده با اینکه در این مفاهیم شبهه خرمن هست اما زندگیش جلو می رفته، روی زمان هم ممکن است در یک جاهایی این را تکرار کنند. اینکه شما به روزی مثال میزنید که از طلوع شمس آغاز میشود و دچار شبهه خرمن نیست و به سمت تدقیق آن میروید قبول است، اما مثالهای در طرف دیگری هم دارد که آغازش به این صورت نباشد. حالا در شهر هم عرضم این است که ابائی ندارید که بگوییم چون هلال غالبا دچار این مشکل نبوده، میگفتند با هلال هم کار میکنیم. حالا به نقطه بسیار دقیقی خوردهایم که با کم کردن و اضافه کردن یک نقطه معلوم نیست که از صدق هلال افتاده ای نه. عرف هم آغاز شهرش را هم تابع این هلال کرده است. نوعاً به مشکل بر نمی خورده. حالا یک جا به مشکل برخورد کرد مانند بقیه موارد شبهه خرمن میشود.

استاد: یعنی اگر به مشکل خورد تسمیه را رها میکند؟ یا اینکه تدقیق میکند که تسمیه من چه بود؟ یعنی مرز دقیق متصرمی که یک لحظه شروع بیشتر ندارد را روشن میکند؟

شاگرد: معلوم نیست که شهر قمری بیشتر از یک لحظه نداشته باشد. این مدعای اول است.

استاد: حتی مثال عصر؛ شما فطرت بشر را ببینید. اگر بگویند لحظه نماز عصر باید در وقت عصر باشد و فضیلتش با این است، در اینجا چه میگویند؟ چه ساعتی را میگویند؟

شاگرد۲: اگر چنین حکمی برای عرف بیاید به آن نمی خورد. چون این یک بازه ای است که ابتدای آن را لغزنده قرار داده.

استاد: اگر بخواهند الآن به آن نظم بدهند چه کار میکنند؟ میگویند سُبع این شاخص، نصف این شاخص.

شاگرد: این اعتبار جدی میشود.

استاد: اعتبار جدی نیست.

شاگرد: یعنی بهخاطر غرض جدی مالک جدیدی میگذارند که آن اعتبار قبلی را تدقیق کنند.

استاد: عرض من معلوم شود. چون سر و کارشان با امر متصرم است لحظهها با هم نیستند. چون لحظهها با هم نیستند حالا نیاز شده که دقت کنیم. وقتی نیاز شد چارهای ندارند. لحظهها با هم نیستند، چه کار میخواهید بکنید.

شاگرد۲: اعتبار جدی است. یعنی... .

استاد: در صورت هم همین حرف را گفتیم. وقتی شما میگویید وجه الانسان چیست، بعد میگویید «ما دارت علیه الابهام»، این وضع جدی بود؟!

شاگرد: در امتداد قوس هلال دیگر بحث تصرم نیست. ما در امتداد قوس هلال، رواداری داریم.

استاد: نه، رواداری ندارید. در دید ما هست، البته آن را هم قبول ندارید و به آن هم میرسیم. حتی در جزء لایتجزای درک بشر در نور، هم خود بشر ممکن است برسد و هم فی علم الله واضح است که برای ما هم وقتی اهلال هلال میشود که چشم ما ممکن است ببیند، لحظه است. کما اینکه خدای متعال حیواناتی را خلق میکند که زودتر از ما ببینند. همانطور که میگویند اسب صدای زلزله را زودتر از ما میشنوند یا حتی صدایی که ما نمی شنویم را میشوند. خداوند حیواناتی را خلق میکند

که هلال را می‌بینند اما ما هنوز نمی‌بینیم. چون طوری چشم ما را آفریده که آن هلال را نمی‌بینیم. ولی همینجا عرف با ارتکاز خودش می‌گوید خدا این حیوان را طوری آفریده که هلال را می‌بیند. اصلا در اینجا مجاز نمی‌گوید. می‌گوید این حیوان هلال را می‌بیند. چشم او که چیزهایی را می‌بیند که ما نمی‌بینیم.

> 57:32

بنابراین چشم ما هم لحظه آغازین دارد که می‌تواند هلال را ببیند. ولی برای نوع متوسط یا اعلی الافراد یا دون الافراد؟ برای هر فردی لحظه‌اش معلوم است. یعنی خدای متعال هر چشمی را که به بنده‌ای داده در علم او هر لحظه‌ای که بخواهد امکان دیدن داشته باشد معلوم است.

شاگرد: این همان بُعد خاص است. یعنی هر کسی برای خودش لحظه‌ای دارد.

استاد: این برای دیدن او است. غیر از موضوع حکم شرعی است. برای او این لحظه فی علم الله معلوم است. اما خدای متعال کدام یک از اینها را لحظه موضوع حکم خودش قرار داده؟ هیچکدام از اینها را؛ همه اینها محرز موضوعی است که برای حکم خودش قرار داده.

شاگرد: لازم نیست این را هم بفرمایید. یعنی فرمایش شما که فی علم الله ثبوتا یک آن مشخص دارد، ثابت می‌شود ولو بپذیریم در صدق خارجی آن ابهام داشته باشد. شما برای شبهه صدقیه دو مثال زدید. یکی مثال آب و خاک بود که گل می‌شد. و یکی مثال هلال را فرمودید. روی شکل هندسی هلال تکیه نفرمودید. روی خصوصیت نور تکیه کردید. چون نور شدت و ضعف دارد، مفهوم نور کاملاً برای ما روشن است. اینکه چقدر فتون در اینجا هست فرض کنید کاملاً روشن است. اما در انطباقش و اینکه آلآن این هلال شد یا نه، نمی‌دانم. یعنی در اینجا می‌توانیم بگوییم صدق خارجی هلال در نفس من ابهام دارد. اما این قرار است کاشف از خروج قمر از تحت‌الشعاع شود.

استاد: شما آلآن می‌خواهید در علم الله هم اشکال کنید؟ یا در علم الله موافق هستید؟

شاگرد: فی علم الله هست. ذات نفس من ابهام است. یعنی نفس الامر مزاج من ابهام است که نمی‌دانم چه زمانی اول آن است. اما اینکه این کاشف از آن است و مضی آن است؛ این که قرار شد رؤیت من کاشف از خروج از تحت‌الشعاع باشد، فی علم الله روشن است. ثبوتش روشن است.

استاد: خب اگر قبول کنیم که فی علم الله روشن است، در بسیاری از مقصودهایی که من دارم جلو می‌رویم.

شاگرد: عرض من هم همین است. یعنی فرمایش شما درست است و لازم هم نیست که بگوییم رؤیت در مزاج من حتماً یک لحظه‌ای دارد.

استاد: بله، درست است.

شاگرد: رفقا که می‌فرمایند ذهنشان در این فضا است.

استاد: امروز هم تأکید کردم. ولو لحظه امکانیت رؤیت ما برای هر شخصی جدا و معلوم باشد، هیچکدام موضوعیت ندارند. باز همه طریق هستند به‌سوی آن چه که فی علم الله تعالی اهلال هلال است. اگر تسمیه از ناحیه خداوند متعال باشد...؛ البته در تسمیه عرفی هم یک حرفی در آن هست. شما مثال به مرکب و ... زدید؛ تسمیه‌های ناشی شده از غرض با تسمیه‌های شیء تفاوت می‌کنند.

وقتی به هلال، هلال می‌گویی از یک غرضی آن را تسمیه نکرده‌ای. به خودش و به نورانیت آن می‌گویی. اما وقتی می‌گویی مَرکب و میزان و...، آن غرض را در نظر می‌گیری. قوام تسمیه شما غرض شما است. آن چیزی که غرض را برآورده کند مسمی به همین است.

> 1:01:20

شاگرد: در جلسات قبل می‌گفتی که موضوع اهلال هلال است. الآن می‌گویی که اهلال هلال هم طریق به خروج از تحت‌الشعاع است.

استاد: فرمایش آقای خوئی را به همین دلیل می‌گویم. می‌خواهم بگویم ایشان اینها را یکی می‌گیرند اما وقتی ما جلوتر می‌رویم و دقت می‌کنیم می‌بینیم چون سر و کار ما با زمان است که آنانتش جمع نمی‌شود ...؛ چیزی هم روی دلیل شرعی نمی‌گذاریم چون خدای متعال هم زمان را تعیین می‌کند مثل عرف عام که می‌گویند طلوع تا غروب؛ چطور عرف در طلوع تا غروب تسمیه جدیدی نمی‌کنند ولی وقتی مورد نیازشان شد و ساعتشان الکترونیکی شد مجبور هستند در لحظه طلوع خط‌کش بگذارند و بگویند حالا دیگر طلوع شمس است. چاره‌ای ندارند. چون سر و کارشان با متصرمی است که ویجد و ینعدم. وقتی ریختش تصرمی است نمی‌توانند آن را کاری کنند.

شاگرد: یعنی حتی در مواردیکه نیاز دارند باز هم نمی‌توانند در رؤیت خودشان آن نقطه را پیدا کنند ولی می‌توانند آن نفس الامر را پیدا کنند. یعنی وقتی به آن نقطه نگاه می‌کنند در مزاجشان طلوع شکل نمی‌گیرد ولی می‌توانند آن را تعیین کنند چون یک ثبوت روشنی دارد.

استاد: مثل زوال. الآن شما می‌توانید با ساعت الکترونیکی می‌توانید یک هزارم ثانیه جلوتر بروید؛ یک میلیاردم ثانیه می‌توانید زوال را تعیین کنید. ارتکازات متشرعه هم ابا ء از آن ندارد. یادتان هست که حدیث ال نعم را خواندم؟ حضرت سؤال کردند که زوال شده ای نه؟ گفتند ال نعم. گفتند این چه جوابی بود که دادی؟ گفت در فاصله‌ای که آمدم بگویم ال، زوال شد و چقدر هم گذشت! چقدر این روایت مناسب این ارتکاز است! زوالی که ما برای کشف آن فاصله‌های عجیب داریم، وقتی زیر یک میلیاردم ثانیه برویم آن محو نمی‌شود و باز هم زوال است. می‌گویی وقتی زیر یک میلیاردم ثانیه می‌روید حالا باید وضع جدیدی برای زوال تعیین کنید؟! ما به وضع جدیدی نیاز نداریم. بلکه ریخت وضع طوری بود که متصرم بود، لذا باید در آن لحظه تدقیق کنیم و به آن برسیم. نه اینکه وضع آن را عوض کنیم. به فرمایش آقا تا مادامی هم که نیاز نبود همان مسامحه کار ما را در می‌برد و غرض از موضعه بود. اینکه یک وضع برای غرضی باشد و محورش غرض باشد، غیر از این است که هر وضعی یک غرضی دارد. هر وضعی قطعاً یک غرضی دارد اما گاهی وضع هایی هست که محوریت آن غرض است. مانند مَرکب، مانند میزان.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] http://mabahes.bahjat.ir/10932/

[2] الإختصاص، ص: ۲۶۴...؛ وَ كَانَ لِسَانُ آدَمَ عَ الْعَرَبِيَّةَ وَ هُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ

بازبینی #1
ایجاد شده 5 ژوئیه 2026 14:25:26 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 ژوئیه 2026 14:30:12 توسط ... .